

درس 26:
قانون علیت و تقسیمات علت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

با توجه به کثرت موجودات خارجی، که یک اصل بدیهی است، این سوال مطرح می شود که آیا موجودات مختلف ارتباطی با هم دارند یا نه؟ آیا وجودها برهم متوقف هستند و با هم ارتباط دارند؟ اگر ارتباط هست چند نوع وابستگی بین موجودات وجود دارد؟



اثبات قانون علیت و معلولیت

ماهیت نمی تواند وجود یا عدم را برای خود رجحان دهد و یکی از آن دو را برای خود متعین سازد.	مقدمه اول
ترجیح بلا مرجح محال است	مقدمه دوم
ماهیت در وجود و عدم خود نیازمند به یک عامل بیرون از ذات خویش است تا وجود و یا عدم را برای آن رجحان دهد.	نتیجه

توضیح مقدمه اول

■ وجود و عدم هر دو زائد بر ماهیت است نسبت ماهیت
به وجود و عدم لا اقتضا است
انسان = حیوان ناطق
انسان = جسم نامی حساس متحرک بالاراده ناطق
انسان = جوهر دارای ابعاد سه گانه حساس متحرک
بالاراده ناطق
ذات انسان نه اقتضای موجود بودن دارد و اقتضای
معدوم بودن. نسبت آن به وجود و عدم مساوی است و
خودش مرجح هیچ یک از آن ها نیست.

توضیح مقدمه دوم

■ مقدمه دوم یک اصل بدیهی است اگر نسبت یک شی به دو چیز یکسان باشد محال است که یکی از طرفین، خودش بدون دخالت هیچ عاملی برای آن شی ترجیح بیابد چون مستلزم انقلاب در ذات می شود شی باید از حالت تساوی به لا تساوی تبدیل شود که تناقض است.

علیت و معلولیت تنها در وجود است

- این سخن که ماهیت در وجود و عدم نیازمند عامل بیرون از ذات است مسامحه در تعبیر و مجاز گویی است. ماهیتی که معدوم است نیستی محض است واقعیتی ندارد و هیچی نیست. هیچی نیازمند نیست. لا علیة فی الاعدام

معلول

- ماهیتی است که در هستی خودش وابسته به غیر است
- المعلول ما يتوقف وجوده على وجود الغير).

علت

- موجودی است که به نحوی هستی ماهیت بر آن توقف دارد
- العلة ما يتوقف عليه وجود الشيء)

❖ جعل و مجعول

وقتی علت فاعلی معلول را ایجاد می کند در خارج یک واقعیت ایجاد می شود. مثلاً آتش حرارت را ایجاد می کند آنچه در خارج ایجاد می شود حرارت است که ما از آن سه مفهوم مختلف میگیریم.

✓ ماهیت حرارت

✓ وجود حرارت

✓ اتصاف حرارت به وجود (صیورت)

➤ سوال این است که کدام یک از این سه امر را علت اولاً و بذات ایجاد می کند و کدام یک از آنها متعلق جعل علت نیست بلکه از مجعول واقعی انتزاع می شود؟

ماهیت: مجعول علت نیست چون ماهیت امری اعتباری است درحالی که مجعول علت امری اصیل است (اسناد واقعیت به ماهیت یک اسناد مجازی است) پس یک امر اعتباری نمی تواند مجعول علت باشد چون معلول حقیقت و هویت خویش را از علت دریافت می کند که امری اصیل است.

صیروت: یک معنای نسبی و قائم به طرفین است. اگر صیروت مجعول علت باشد اصیل است و وجود و ماهیت امری اعتباری می شود یک امر اصیل نمی تواند قائم به دو امر اعتباری باشد.

وجود: مجعول بذات علت همان وجود معلول است چون رابطه علیت و معلولیت یک رابطه وجودی است.



علت تامه

- علتی که وجود آن برای وجود معلول کفایت می کند و معلول بر چیز دیگری غیر از آن توقف ندارد. علتی که وجودش برای معلول لازم و کافی است).علیت واجب الوجود برای عقل اول (علت تامه و معلول تلازم وجودی و عدمی دارند یعنی اگر علت تامه وجود داشت معلول ضرورتاً موجود است و اگر علت تامه وجود نداشت معلول ضرورتاً معدوم است.

علت ناقص

- علتی که وجودش برای معلول کافی نیست اگرچه لازم است. علت ناقصه و معلول تنها تلازم عدمی دارند یعنی اگر علت ناقصه نباشد معلول هم ضرورتاً معدوم است.

علت واحد

- اگر معلول تنها از یک علت خاص و معین پدید آید به آن علت واحد یا علت منحصر می گویند. (عیلت واجب برای صادر اول)

علت کثیر

- اگر چند علت به نحو علی البدل و مستقل بتوانند وجود معلول را افاضه کند به آنها علل جانشین یا کثیر می گویند. (مانند جریان الکتریکی، حرکت مکانیکی، فعل و انفعالات شیمیایی برای حرارت)

علت بسیط

- علتی که دارای جزء نیست.(بسیط خارجی: ماده و صورت ندارد عقل مجرد و اعراض بسیط عقلی: ماده و صورت ندارد و مرکب از جنس و فصل نیست اجناس عالیه بسیط تحلیلی: مرکب از وجود و ماهیت نیست واجب تعالی)

علت مرکب

- علتی که دارای اجزا است.

علت قریب

- علتی که مستقیماً در معلول خود اثر می‌گذارد و بین او و معلولش واسطه‌ای نیست (تأثیر انسان در حرکت دست خویش)

علت بعید

- علتی که مستقیماً در معلول خود اثر می‌گذارد و بین او و معلول یک یا چند واسطه وجود دارد. (تأثیر انسان در حرکت قلم)

علت داخلی

- علتی که بامعلول متحد می گردد و در ضمن وجود آن باقی می ماند(علل قوام) جزء ذات معلول است و مقوم ماهیت معلول است.

علت خارجی

- علتی که وجود آن بیرون از وجود معلول می باشد(علل وجود)

اقسام علت خارجی

علت فاعلی : علتی که وجود معلول را
افاضه می کند و هستی معلول از او
صدور می یابد.

علت غایی : علتی که معلول به خاطر
آن پدید می آید ، هدفی که انسان برای
افعال خویش در نظر می گیرد و برای
رسیدن به آن کارهایش را انجام می
دهد.

اقسام علت داخلی

علت مادی: ماده نسبت به نوعی که
مرکب از ماده و صورت است (حیثیت
قوه و استعداد شیء)
ما به الشیء بالقوه : ماده برای صورت و
علت مادی برای نوع است.

علت صوری : صورت نسبت به نوعی
که مرکب از ماده و صورت است چیزی
که شیء به واسطه آن بالفعل می شود.
آنچه جنبه فعلیت شیء را تشکیل می
دهد.

علت حقیقی

- علتی که معلول وابستگی حقیقی به آن دارد و جدایی معلول از آن محال است مانند علیت نفس برای اراده و صورت های ذهنی

علت معد

- علتی که در فراهم کردن زمینه پیدایش معلول موثر است ولی وجود معلول وابستگی حقیقی به آن ندارد. این علت در ماده شأنیت را به وجود می آورد که آماده دریافت فیض از علت فاعلی شود
- نکته چون علت های معد قابل انفکاک از حادثه هستند پس علت به معنای عام به حقیقی و معد تقسیم میشود و از آنجا که هر امر بالعرضی به یک امر بذات منتهی می شود پس علیت معد نسبت به خود استعداد علت حقیقی است و نسبت به مستعد له ، معد است

درس 27:
پاره ای از احکام علت و معلول



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



وجوب بالقياس
علت و معلول
نسبت به
یکدیگر

پاره ای از
احکام علت و
معلول

سنخیت میان
علت و معلول

قاعده الواحد



1- وجوب بالقیاس معلول نسبت به
علت تامه (اینجا حکم در مورد علت
تامه است)

- هر گاه علت تامه محقق شد
وجود معلول واجب و ضروری
است.

2- وجوب بالقیاس علت نسبت به
معلول (اینجا حکم در مورد مطلق
علت است)

- هر گاه معلول محقق شد وجود
علت واجب است خواه تامه باشد
یا ناقصه

**مقایسه وجوب بالقیاس علت و معلول نسبت به یکدیگر
با قاعده (الشی ما لم یجب لم یوجد)**

قاعده الشی ما لم یجب لم یوجد

- مفاد قاعده این است که علت تامه به معلول خودش وجوب و ضرورت می دهد و آن را واجب بالغیر می کند پس وجوب مورد بحث در اینجا وجوب غیری است
- وجوب غیری وصفی نفسی است
- وجوب غیری وصف ویژه معلول است

وجوب بالقیاس علت و معلول

- وجوب مورد بحث در این درس وجوب بالقیاس است
- وجوب بالقیاس و صفی اضافی و نسبی است
- وجوب بالقیاس وصفی است که هم معلول بدان متصف است و هم علت

اثبات وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تامه

مقدمه اول	اگر وجود معلول در ظرف وجود علت تامه واجب نباشد عدمش جایز و ممکن خواهد بود. مقصود از جواز و امکان در تالی این شرطیه امکان به معنای عام است. پس اگر آن قضیه صادق نباشد ، یعنی اگر وجود معلول در ظرف وجود علت تامه واجب نباشد قطعاً نقیض آن صادق خواهد بود ، یعنی عدم معلول در ظرف وجود علت تامه ممکن خواهد بود .
مقدمه دوم	اگر عدم معلول در ظرف وجود علت تامه وجود آن ممکن باشد تحقق معلول بدون علت جایز و ممکن خواهد بود.
مقدمه سوم	تحقق معلول بدون علت ممکن نیست . (این اصل مقتضای قانون علیت است)
نتیجه	وجود معلول در ظرف وجود علت تامه واجب و ضروری است .

اثبات وجود بالقياس علت نسبت به معلول (برهان اول)

اگر وجود علت در ظرف وجود معلول واجب و ضروری نباشد عدمش در ظرف وجود معلول ممکن و جایز خواهد بود	مقدمه اول
عدم علت مستلزم عدم معلول است . لذا امکان ندارد عدم علت با وجود معلول جمع شود و علت در ظرف وجود معلول معدوم باشد	مقدمه دوم
وجود علت در ظرف وجود معلول واجب و ضروری است	نتیجه

اثبات وجود بالقياس علت نسبت به معلول (برهان دوم)

□ عمیق ترین تحلیل در علییت و معلولیت در حکمت متعالیه است

- وقتی علت معلول را به وجود می آورد آن را ایجاد می کند.
- ایجاد علت و وجود معلول دو مفهوم است که از یک واقعیت به دو اعتبار انتزاع شده است. به لحاظ اضافه به علت ایجاد نامیده می شود. به لحاظ تعلق به معلول وجود خوانده می شود.
- بنا بر این هستی معلول چیزی جزء اضافه و ربط به علت نیست و تعلق و وابستگی به علت در ذات و هویت آن نهفته است.
- پس اگر لحظه ای ارتباط معلول با علت قطع شود هستی معلول از بین می رود .

سنخیت علت و معلول

• مقصود از سنخیت ذاتی میان علت فاعلی و معلول آن است که هر علتی ، از آنجا که افاضه کننده هستی معلول و کمال وجودی آن است ، در مرتبه عالی تری واجد کمال معلول خود است ، یعنی حیثیت واحدی وجود دارد که مرتبه نازله آن در معلول است و مرحله کامل آن در علت یافت می شود

نظر علامه طباطبائی در مورد سنخیت میان علت و معلول (در اصول فلسفه و روش رئالیسم)

رابطه و سنخیت وجودی علت و معلول

مقتضی است که وجود معلول، مرتبه ضعیفه وجود علت بوده باشد، بنابراین تباین وجودی دو علت متباین، معلول را در دو مرتبه ضعیفه متباین قرار خواهد داد و همچنین تباین وجودی دو معلول متباین، مستلزم دو علت متباین خواهد بود.

**دلیل عقلی استاد مطهری بر اصل
سنخیت میان علت و معلول**



علیت و معلولیت مستلزم ارتباط و
پیوستگی دو چیز است که نام
یکی علت و نام دیگری معلول
است



رابطه علت و معلول از نوع وجود
دادن و وجود یافتن است یعنی
یکی وجود دهنده به دیگری است
و آن دیگری وجود یافته از ناحیه
اوست



ارتباط و پیوستگی معلول به علت
، مغایر با واقعیت معلول نیست ،
یعنی واقعیت معلول عین ارتباط و
اضافه است ، نه چیزی که دارای
ارتباط و اضافه است



حقایق معلول که عین اضافه و
ارتباط هستند به این نحو است
که هر معلولی عین اضافه به علتی
خاص است و گرنه اضافه و ارتباط
مطلق و بلا طرف معنا ندارد



نتیجه این که هر معلول با علت
خویش سنخیت دارد.

مفاد قاعده واحد

- برخی آن را عام می دانند به نحوی که شامل همه همه اقسام علت ، حتی علت معد را هم در بر می گیرد و از سوی دیگر همه اقسام واحد حتی واحد نوعی را نیز فرا می گیرد به عقیده ایشان مفاد قاعده واحد آن است که هر امر واحد تنها یک نوع خاصی از علیت و تاثیر می تواند داشته باشد
- برخی آن را محدود و خاص می دانند به نحوی که تنها شامل واجب تعالی می گردد یعنی مقصود از علت واحد علتی است که دارای وحدت و بساطت کامل است و هیچ نوع ترکیبی در آن راه ندارد حتی ترکیب از ماهیت و وجود

بیان قاعده الواحد

- الواحد لا یصدر عنه الا الواحد ؛ از علت واحد تنها معلول واحد صادر می شود .

□ علامه طباطبایی در مورد موضوع قاعده الواح می فرمایند ؛ در این قاعده دو امر معتبر است

• 1- وحدت

• 2- بساطت

▪ مقصود از واحد در قاعده یاد شده : نه کثیر است و نه مرکب

▪ مقصود از بساطت : مربوط به بساط خارجی است نه عقلی یا تحلیلی

▪ مقصود از وحدت : از سنخ وجود است به گونه ای که ماهیت واحدی از آن انتزاع گردد، نه وحدت شخصی

▪ نکته : قاعده یاد شده در مورد خصوص علت فاعلی صادق است

مراد از معلول واحد : معلولی است که کثیر بما هو کثیر نیست ؛ یعنی معلولی که به وجهی از وجوه می توان جهت وحدت برای آن در نظر گرفت .

• بنابراین : مفاد قاعده واحد آن است که از امر واحد و بسیط که در ذاتش جز یک جهت وجود ندارد معلول کثیر که جهت وحدتی در آن یافت نمی شود صدور نمی یابد .

مفاد قاعده الواحد

اگر علت با اینکه واحد است چند معلول که حقیقتا دارای کثرتند و وحدت شخصی و نوعی ندارند ، صادر شود لازم می آید واحد حقیقی ، کثیر حقیقی باشد .	مقدمه اول
تالی محال است چون تناقض است ، زیرا اجتماع بین وحدت و عدم وحدت محال بدیهی است	مقدمه دوم
از علت واحد و معلول واحد صادر می شود	نتیجه

اثبات قاعده الواحد

مقدمه اول	میان علت و معلول سنخیت ذاتی وجود دارد
مقدمه دوم	یک شی در صورتی می تواند سنخیت ذاتی با چند چیز متباین فاقد هر گونه وحدت و اشتراک بر قرار سازد که دارای جهات کثیره باشد
نتیجه	از علتی واحد و بسیط که دارای جهات کثیره نیست ، کثیر بما هو کثیر صادر نمی گردد .

درس 28 :
محال بودن دور و تسلسل در علل



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



تعریف لغوی دور

- حرکت شی در یک مسیر منحنی است ، به گونه ای که به نقطه نخستین باز گردد

تعریف اصطلاحی دور

- 1- عبارت است از آنکه وجود شی توقف داشته باشد بر چیزی که آن چیز در وجودش وابسته به همان شیء نخستین است .
- 2- به دیگر سخن عبارت است اینکه شی علت علت خودش یا از نظر دیگر معلول معلول خودش باشد
- 3- به بیان دیگر عبارت است : که موجودی از آن جهت به علت و موثر در پیدایش موجود دیگر است ، در همان جهت معلول و محتاج به آن باشد

اقسام دور

دور مضمَر (پنهان)

- در جایی است که یک یا چند واسطه در کار است
- مانند : الف متوقف بر ب و ب متوقف بر ج و ج متوقف بر الف باشد .

دور مصرح (آشکار)

- در جایی است که شی بر چیزی متوقف باشد که معلول بدون واسطه اوست.
- مانند : الف متوقف بر ب و معلول آن باشد و ب نیز مستقیماً متوقف بر الف و معلول آن باشد.

اثبات امتناع دور

<p>دور مستلزم آن است که شیء علت خودش باشد زیرا در تعریف دور گفتیم شیء علت علت خودش باشد و علت علت آن شیء علت آن شیء به شمار می رود اگر چه هزاران واسطه میان علت و معلول وجود داشته باشد.</p>	مقدمه اول
<p>علت ، تقدم وجودی بر معلول خود دارد ، یعنی اگر الف علت برای ب باشد الف در رتبه مقدم بر وجود ب یعنی پیش از آنکه ب موجود شود و جود داشته باشد تا ب را ایجاد کند .</p>	مقدمه دوم
<p>تقدم وجود شیء بر خودش محال است ، زیرا مستلزم اجتماع نقیضین است یعنی مستلزم آن است که شیء در مرتبه واحد هم وجود باشد و هم موجود نباشد .</p>	مقدمه سوم
<p>آنچه از مجموعه مقدمه اول و دوم گرفته می شود آن است در جایی که دور واقع می شود شیء تقدم وجودی بر خودش می یابد و این امر به حکم مقدمه سوم باطل است. بنا براین دور باطل است.</p>	نتیجه

نکته :

■ دور مصرح در مقام اثبات روشن تر از دور مضمَر است به همین دلیل به آن دور (روشن و آشکار) گفته اند ، در برابر دور مضمَر که نهان و نا پیداست و ممکن است انسان بر اثر کثرت واسطه ها ، متوجه دوری بودن آن نشود ،

■ اما باید توجه داشت که در مقام ثبوت ، محذور دور مضمَر بیش از دور مصرح است ؛ زیرا در دور مصرح ، شیء دو مرتبه بر خودش تقدم می یابد اما در دور مضمَر هر چه واسطه بیشتر شود فاصله میان شیء و خودش بیشتر خواهد بود .

تسلسل

عبارت است از ترتب و توقف و وابستگی یک شیء موجود بر شیء دیگر که همواره با او بالفعل موجود است و آن موجود دوم بر شیء سومی مترتب می گردد که همراه با او بالفعل موجود است.

و به همین نحو تا بی نهایت خواه این سلسله در دو طرف یا یک طرف تا بی نهایت ادامه یابد .

تعریف اصطلاحی

تعریف لغوی

به معنای آن است که اموری به دنبال هم و زنجیره وار واقع شوند

خواه حلقه این زنجیر متناهی باشد یا نا متناهی

خواه میان آنها رابطه علی و معلولی برقرار باشد یا نه

اقسام تسلسل

1- هم در ناحیه علل و هم در ناحیه معلول : نه علت آغازین و نه معلول پایانی ، بلکه هر علتی ، خودش معلول علت دیگری است و هر معلولی خودش علت معلول دیگری است . چنین سلسله ای از هر دو سو تا بی نهایت ادامه می یابد و آغاز و پایان برای آن نیست .

2- تسلسل در ناحیه علل و نه در ناحیه معلول : سلسله نقطه پایانی داشته باشد ، اما نقطه آغازین نداشته باشد ، یعنی معلولی که خودش علت چیزی نباشد و فقط معلول غیر باشد در آن یافت می شود ، اما علتی که خودش معلول علت دیگری نباشد ، در آن وجود ندارد ، در چنین سلسله ای ، هر علتی ، معلول علت دیگری است اما چنین نیست که هر معلولی ، علت معلول دیگری باشد .

3- تسلسل در ناحیه معلول و نه در ناحیه علل : سلسله مفروض ، نقطه آغازین داشته باشد ، اما نقطه پایانی نداشته باشد . چنین سلسله ای از علت نخستین آغاز می شود ولی هرگز به معلول نهایی نمی رسد .

تسلسل مصطلح که محال و ممتنع است سه ویژگی اساسی دارد که از آن به شروط تسلسل تعبیر می شود
اگر زنجیره ای از حوادث یکی از آن ویژگی ها را فاقد باشد، تسلسل در آن زنجیره محال نبوده و ادله امتناع
تسلسل شامل آن نخواهد شد.

1- باید اجزاء سلسله بالفعل موجود باشند ، در اعداد چنین نیست اگرچه اعداد
نامحدوداند ولی اجزای این سلسله بالفعل موجود نیستند

2- باید اجزای سلسله با هم موجود باشند ، در نتیجه سلسله اجزای زمان اگر چه
نا محدود و غیر متناهی اند تسلسل نیست زیرا ؛ اجزای آن به تدریج تحقق می یابند و
وجود برخی از اجزاء آن همراه با عدم برخی دیگر است

3- باید میان اجزای سلسله ترتب باشد . بنا براین ، مجموعه ای از پدیده های نا محدود
که ترتب و وابستگی به یکدیگر ندارند تسلسل مصطلح را تشکیل نمی دهند

شروط تسلسل

اثبات امتناع تسلسل

مقدمه اول	وجود معلول رابط و فی غیره است.
مقدمه دوم	وجود رابط بدون وجود مستقل ممکن نیست.
نتیجه	اگر ترتب علت و معلول تا بی نهایت ادامه یابد لازم می آید مجموعه ای از وجود های رابط داشته باشیم بدون وجود مستقل ، که امری محال است.

درس 29 :
علت فاعلی و اقسام آن



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



علت فاعلی

علم به کارش دارد

علم به کارش
ندارد

بدون اراده کار می
کند (فاعل جبری)

با اراده کار می
کند

کارش ملائم با
طبعش است
(فاعل طبیعی)

کارش ملائم با
طبعش نیست
(فاعل قسری)

آگاهی اش یه
کارش عین کارش
است (فاعل بالرضا)

آگاهی اش پیش
از کارش است

با انگیزه زائد کار می
کند (فاعل قصدی)

بدون انگیزه زائد
کار می کند

علمش زائد بر ذاتش است
(فاعل بالعیایه)

علمش زائد بر ذاتش
نیست. (فاعل بالتجلی)

**علت فاعلی در
طبیعیات
(علوم تجربی)**

- محرک ماده موجود از حالی به حال دیگر است. بناً نسبت به ساختمان علت فاعلی است چون مواد را جابجا کرده با هم ترکیب می کند و روی هم قرار می دهد.

علت فاعلی در الهیات

- چیزی که هستی معلول را افاضه می کند و به آن وجود می دهد.

1. فاعل بالطبع

- فاعل بالطبع یا فاعل طبیعی به فاعلی گفته می شود که از دو ویژگی برخوردار باشد.
- (یک) این که فاعل به فعل خودش علم نداشته باشد و منظور از علم، علمی است که در فعل موثر و دخیل باشد. بنابراین علم انسان به ضربان قلب خودش منافاتی با فاعل طبیعی بودن انسان نسبت به این فعل ندارد چون این علم تاثیری در آن فعل ندارد.
- (دو) اینکه آن فعل ملائم با طبیعت فاعل بوده و به اقتضای طبیعت صدور یافته باشد.
- مثال : نفس در مرتبه قوای طبیعی بدن در صورتی که از صحت و سلامت برخوردار باشد یک فاعل طبیعی است، چون کارهایش را به مقتضای طبیعت انجام می دهد. (قوه جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه)

2. فاعل بالقسر

- فاعل بالقسر فاعلی است که علم به کارش ندارد و کارش ملائم با طبع نیست. بلکه عوامل بیرونی نقش عمده را در صدور آن ایفا می کنند..
- مثلاً طبیعت خاک پایین بودن است اگر وزش باد خاک را بالا ببرد در این صورت بالا بودن خاک فاعل بالقسر است.

3. فاعل بالجبر

- فاعل جبری فاعلی است که از روی علم و آگاهی کار انجام می‌دهد و فعلش به گونه‌ای است که متوقف بر علم فاعل به آن می‌باشد.
- فاعل آن فعل را با اراده و اختیار خود انجام نمی‌دهد بلکه شخص دیگری با تهدید، مجبور به انجام آن کار می‌کند به طوری که اگر آن عامل خارجی نبود فاعل هرگز آن کار را انجام نمی‌داد.

4. فاعل بالرضا

- فاعل بالرضا فاعلی است که با اراده و انتخاب خودش کار می کند.
- کارش را از روی علم و آگاهی انجام می دهد.
- اما علم تفصیلی و کامل او به فعلش عین فعل است. و قبل از تحقق فعل فقط علم اجمالی به آن فعل دارد که این علم اجمالی ناشی از علم فاعل به ذات خویش می باشد چون علم به علت مستلزم علم به معلول خواهد بود.
- **پس فاعل بالرضا دو علم نسبت به معلول خود دارد:**
 - 1) علم اجمالی و غیر تفصیلی که قبل از انجام کار است و ناشی از علم او به ذات خویش می باشد، یعنی همین اندازه که می داند قادر است و کارهایی می تواند از او صادر شود. 2) علم تفصیلی او به فعلش که یک علم حضوری و عین معلوم می باشد.
- مثال : انسان نسبت به صورتهای خیالی که در خود ایجاد می کند فاعل بالرضا است ؛ چون علم تفصیلی او به این صورت خیالی عین همان صور است و قبل از ایجاد آن صورت های خیالی، تنها علم اجمالی به آنها دارد، چون به ذات خود که آفریننده آن صورتهاست علم دارد.
- **فاعلیت واجب تعالی نسبت به اشیا در نزد اشرافیون فاعلیت بالرضا است.**

5. فاعل بالقصد

- فاعل قصدی فاعلی است که از روی علم و آگاهی کارش را انجام می دهد.
- با اراده و انتخاب خودش انجام می دهد.
- دارای قصد و انگیزه زائد بر ذاتش در انجام آن کار می باشد، یعنی اگر انگیزه خاص نسبت به انجام کار در او پدید نیاید آن کار را انجام نمی دهد.
- مثال: انسان نسبت به کارهای اختیاری خودش مانند خوردن، خوابیدن، راه رفتن فاعل بالقصد است.
- **فاعلیت واجب تعالی در نزد متکلمان ، فاعلیت قصدی است. (تعالی الله عن ذلک علواً کثیراً)**

6. فاعل بالعنايه

- فاعل عنایي فاعلی است که با اراده وخواست خودش کار انجام می دهد.
- علم تفصیلی به کارش قبل از انجام آن دارد، یعنی از قبل به خوبی می داند که چه خواهد کرد.
- علم او به کارش امری زائد بر ذاتش است، نه اینکه عین ذاتش باشد.
- در انجام کارش نیاز به انگیزه زائد بر ذات ندارد بلکه صورت علمی شیء، منشأ صدور آن از فاعل می باشد.
- مثال وقتی انسان در ارتفاع بلندی قرار می گیرد و ناگهان چشمش به زمین می افتد و افتادن به زمین را در ذهنش تصور می کند این تصور باعث سقوط او به زمین می شود.
- **فاعلیت واجب تعالی در نزد حکمای مشاء فاعلیت عنایي است.**

7. فاعل بالتجلی

- فاعل بالتجلی ، فاعلی است که با اراده و خواست خودش کار می کند.
- قبل از انجام کار علم تفصیلی به کار دارد.
- علم تفصیلی او به کارش عین علم اجمالی او به ذاتش است نه اینکه امر زائد بر ذات باشد
- همان علم منشأ صدور افعال می گردد و انگیزه زائد بر ذات ندارد.
- مثال نفس انسان نسبت به کمالات ثانویه خود فاعل بالتجلی است چون نفس مبدا همه کمالات ثانوی می باشد و خودش به وجود آورنده این کمالات است.
- **فاعلیت واجب تعالی نزد اصحاب حکمت متعالیه فاعل بالتجلی است.**

نکته

□ منظور از اجمال در فاعل بالتجلی اجمال به معنای ابهام و عدم وضوح و روشنی نیست، بلکه اجمال به معنای بساطت است علم اجمالی به معنای کشف تفصیلی اشیا اما بدون تمیز آنها از یکدیگر به نحوی که موجب کثرت در علم و در ذات عالم شود.

8. فاعل بالتسخیر

□ گاهی دو فاعل در طول یکدیگر در انجام کاری موثر هستند و فاعل بعید کار را به وسیله فاعل قریب انجام می‌دهد در این صورت فاعل قریب فاعل بالتسخیر فاعل بعید خواهد بود.

■ مثال : قوای طبیعی، نباتی و حیوانی در کارهایشان مسخر نفس انسان هستند. گوارش غذا، ضربان قلب به وسیله قوای بدن، تحت تسلط نفس صورت می‌گیرد.



▪ چند نکته:

- تمام علت‌های فاعلی که در عالم وجود دارد فاعل تسخیری هستند، چون همه تحت سلطه خدای متعال قرار دارند. این مطلب مبتنی بر آن است که افاضه و ایجاد را منحصر در خدای متعال ندانیم و معتقد باشیم در عالم علتها در طول یکدیگر وجود دارند که در راس آنها واجب تعالی است، اما بنابر نظر دقیق‌تر که ایجاد را منحصر در واجب تعالی می‌داند و او را تنها موجودی به شما می‌آورد که دارای تاثیر است دیگر در هستی علل فاعلی وجود ندارد تا تحت تسخیر خدا باشد. (لا مؤثر فی الوجود الا الله)
- تقسیم فاعل به فاعل تسخیری و غیر تسخیری یک تقسیم جداگانه است.
- یک فاعل ممکن است نسبت به یک فعل فاعل طبیعی باشد و در عین حال نسبت به فعل دیگر فاعل جبری باشد و نسبت به یک فعل فاعل قصدی و نسبت به فعل دیگر فاعل بالرضا باشد پس از اوصاف یادشده نسبی و اضافی هستند.

درس 30 :
علت غایی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظریات در باب علت غایی

نظر اول : علت غایی اختصاص دارد به انسان و حیوان که حرکت ارادی دارند در مورد انسان هم مربوط به فعالیت های ارادی که مربوط به میل و خواسته انسان است به جز افعال عبث.

نظر دوم : اصل علت غایی بر همه فاعلها و معلولها و مخلوق های جهان حکم فرماست .(نظر الهی دانان).

دلیل : 1. استدلال فلسفی 2. حس و تجربه (خلقت و آفرینش موجودات حکایت از وجود تدبیر و توجه به هدف در آنها دارد. بدون علت غایی شاهکارهای خلقت قابل توجیه نیست

تعریف علت غایی

کمال آخری که فاعل در فعل خویش به آن توجه دارد و به سمت آن می رود.

تعریف حرکت

کمال نخستین است برای شی بالقوه از آن جهت که بالقوه است حرکت ذاتا برای خودش مطلوب نیست و مقتضای ذات شیء نمی باشد.

نسبت غایت حرکت به حرکت

نسبت غایت حرکت به حرکت نسبت وجود تام به وجود ناقص است، حرکت وجود بالقوه غایت است. یعنی غایت در حرکت وجود دارد اما به صورت ضعیف و ناقص. اگر غایت نبود حرکت نیز نبود و شی در حال سکون بود

غایت در فاعل های علمی

▪ تقدم وجود علمی غایت بر وجود خارجی آن در فاعل های علمی

- فاعل هایی که از روی علم و آگاهی کار انجام می دهند پیش از انجام فعل به غایت آن علم دارند ، پس وجود علمی غایت قبل از فعل تحقق دارد ، اما وجود خارجی غایت پس از فعل تحقق دارد .
- تصور غایت(وجود ذهنی غایت) سبب میل و اراده می گردد و این میل و اراده، سبب صدور فعل از انسان می شود.
- پس می توان گفت که :وجود ذهنی غایت، علت علت فاعلی است

تصور ذهنی غایت

اگر این تصور ذهنی برای انسان پیدا نشود فاعل نیست.

تصدیق به خیر بودن

مرحله تصور و تصدیق مرحله وجود ذهنی غایت هستند.

شوق

اراده

فعل

غایت

اثری که بر فعل مترتب می شود

غایت در فاعل های طبیعی

- در فاعل های طبیعی که افعالشان متوقف بر علم و اراده نیست غایت همان چیزی است که فعل بدان منتهی می گردد.
- حکمای الهی معتقدند: هر نوعی از موجودات تکوینی مسیر خاصی به سوی کمالات خویش دارند و در نهاد آنها توجه و طلب آن کمالات نهفته است و این شوق به کمال آنها را در مسیر خاصی قرار می دهد.
- البته این جهان مادی ، جهان کشمکش هاست چه بسا در این تصادم ها برخی اشیا نتوانند مسیر کمالی خویش را طی کنند و به غایت خود دست یابند

غایت در افعال گزاف و بیهوده و مانند آن

❑ **اشکال:** برخی گفته اند بسیاری از افعال اختیاری چون بازی کودکان-باز با محاسن-نفس کشیدن، انتقال بیمار خوابیده بر تخت از این پهلو به آن پهلو، هیچ هدفی ندارد.

❑ **جواب:** هیچیک از موارد مذکور بدون غایت نیست در افعال ارادی سه مبدا وجود دارد:

قوه عامله

- قوه عامله همان نیرویی که در عضلات وجود دارد(مبدأ قریب)
- غایت آن : قوه عامله یکی از قوای طبیعی است که نسبت به کار خود هیچ نوع علم و آگاهی ندارد(غایت=ماینتهی الیه الحركه)

قوه شوقیه

- قوه شوقیه : همان شوق است که موجب اراده و تصمیم می شود.(مبدأ متوسط)
- غایت آن :اگر فعل دارای مبدأ فکری باشد غایت آن مصالح و منافی است که بر فعل مترتب می شود (ما لاجله الیه الحركه)اما اگر فعل دارای مبدأ فکری نباشد غایت آن همان غایت قوه عامله است(ما ینتهی الیه الحركه)

قوه مدرکه

- قوه مدرکه : همان علم به کار به صورت جزئی(تصدیق به خیر بودن فعل) ، (مبدأ بعید)
- غایت آن:
- 1.اگر مبدأ آن فکری باشد= یک غایت فکری دارد : ما لاجله الیه الحركه
- 2.تخیل (**گزارف**) = ماینتهی الیه الحركه
- 3تخیل + عادت و خلق و خو(**عادت**)= ما ینتهی الیه الحركه
- 4.تخیل + طبیعت و مزاج(**قصد ضروری**)= ما ینتهی الیه الحركه

■ نکته

■ قوه عامله در واقع یک فاعل طبیعی است یعنی فاعلی که نسبت به کار خود علم و آگاهی ندارد غایت این قوه همانند دیگر فاعلهای طبیعی ما یینتهی الیه الحرکه است.

■ اما در دو قوه شوقیه ومدرکه :

■ 1-در جایی که فعل دارای مبدا فکری این گونه افعال دارای غایت فکری وعقلایی است .

■ 2-در جایی که فعل دارای مبدا فکری نباشد خواه آن فعل گزاف باشد یا عادت باشد یا قصد ضروری غایت قوه شوقیه و مدرکه در آن فعل همان غایت قوه عامله است یعنی ما یینتهی الیه الحرکت است اگر چه غایت فکری ندارد این ضروری به ادعای فلاسفه الهی که هیچ فعلی بدون غایت نیست وارد نمی سازد .

▪ **نسبی بودن عبث و بی هدف بودن افعال یک امر**

- یعنی یک فعل از یک نظر عبث و بیهوده و بی هدف است ، و از نظر دیگر مفید و با هدف به تعبیرد یگر در برخی موارد میان قوای مختلف نا هماهنگی پدید آمده وهمه با هم در یک جهت فعالیت نمی کنند . از نظر قوایی که در فعل معینی دخالت نداشته آن فعل عبث است ولی از نظر آن قوایی که دخالت داشته اند عبث نیست .



نتیجه

■ پس چنین نیست قوه ای از قوا یا فاعلی از فاعل ها کاری را بدون هدف انجام داده باشد بلکه آن قوایی که فعالیت کرده و فاعل بالفعل شده اند به هدف خود نائل گشته اند و آن قوه ای که به هدف خود نرسیده است که بر اثر ضعف و ناتوانی نتوانسته فعالیت کند پس آن قوه ای که فعالیت کرده هدف داشته و آن قوه ای که هدف نداشته فعالیت هم نداشته است

درس 31:

علت صوری، علت مادی و پاره ای از
احکام علل جسمانی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



علت مادي و بصوري اختصاص به جوهر هاي جسمي دارد يعني تنها وجود جسم و انواع گوناگون آن متوقف بر ماده و صورت است .

علت فاعلي و علت غايي اختصاص به جوهر هاي جسمي ندارد و همه پديده هاي ممکن را شامل مي گردد اعم از جوهرهاي مجرد و اعراض گوناگون

ماده

صورت

فاعل

غایت

**وجود جوهر های
جسمانی متوقف
بر چهار چیز
است**

- علت مادی و علت صوری ، «علل قوام» نامیده می شوند ، چون در واقع اجزاء تشکیل دهنده معلول هستند و با معلول متحدند و در ضمن وجود معلول باقی می مانند.

□ علت صوری

- علت صوری همان صورت است و ملاک فعلیت جسم است.
- همان چیزی است که همه فعلیت های یک جسم به آن مستند است.
- مبدأ و منشأ همه آثار و خواص مترتب بر جسم است.

اثبات علت صوری

مقدمه اول	علت یعنی چیزی که وجود یک شی وابسته و متوقف بر آن است.
مقدمه دوم	کل برای تشکیل و موجود شدن وابسته و متوقف بر اجزاء خود است.
مقدمه سوم	جسم مرکب از ماده و صورت است و صورت جزئی از جسم است .
نتیجه	صورت علت است برای جسم.

نکته

- صورت، علت صوری ماده نیست؛ چون ماده مرکب از صورت + غیر صورت نیست و در ذات خود نیاز به صورت ندارد.
- ماده برای تحصیل خود نیازمند صورت است.
- ماده قوه محض است، برای اینکه به فعلیت برسد و تحصیل و تعیین یابد به صورت احتیاج دارد و صورت شریک العلة فاعلی برای ماده است.



□ علت مادی :

- ماده (ماده اولی یا ماده ثانیه) نسبت به نوع مرکب از ماده و صورت علت مادی است.
- هیولا علت مادی جسم است و جسم علت مادی آهن است.



اثبات علت مادی

مقدمه اول	علت یعنی چیزی که وجود یک شی وابسته و متوقف بر آن است.
مقدمه دوم	کل برای تشکیل و موجود شدن وابسته و متوقف بر اجزاء خود است.
مقدمه سوم	جسم مرکب از ماده و صورت است و ماده جزئی از جسم است .
نتیجه	ماده علت است برای جسم.

نکته

- چون صورت شریک العلة برای ماده است پس ماده معلول علت صوری است.

▪ ترکیب ماده و صورت یک ترکیب حقیقی است، اجزاء ترکیب حقیقی به هم نیازمند هستند؛ پس ماده و صورت به هم نیازمند هستند.

▪ نیازمندی صورت به ماده

➤ **در تعیین نوعی:** از خاک یک مزرعه چیزهای متعددی می تواند به وجود آید؛ خاک می تواند صورت درخت سیب، گلابی به خود بگیرد یا تبدیل به سنگ یا خوراک حیوانات گردد. اینکه کدام صورت در آن حادث شود بستگی دارد به اینکه استعداد و ماده کدام صورت در آن باشد، پس برای تعیین نوعی صورت نیاز به ماده است.

➤ **در تشخیص فردی:** برای این که صورت در قالب یک فرد خاص از یک ماهیت بروز یابد نیازمند ماده است.

▪ نیازمندی ماده به صورت:

✓ ماده در تحصیل خود به صورت نیاز دارد و در تعیین. ماده در فعلیت خود به صورت احتیاج دارد، علت فاعلی ماده، یک جوهر مجرد و مفارق از ماده است که این جوهر مجرد ماده را به واسطه صورتی که به آن افاضه می کند به وجود می آورد یعنی جوهر از طریق صورت و به کمک آن ماده را موجود می کند لذا صورت شریک العلة فاعلی برای ماده است.

عدم انحصار علت در علت مادی

- **دانشمندان مادی گرا :** تمام صورت های نوعی گوناگون معلول ماده هستند.لذا:
 - علت فاعلی وراء ماده وجود ندارد که افاضه کننده صورت ها باشد.
 - ماده غایت و هدفی ندارد، لذا علت غایی هم در عالم وجود ندارد.

- **پاسخ**
 - حیثیت ذاتی ماده ،حیثیت قبول و پذیرش است.
 - حیثیت قبول و پذیرش ملازم با فقدان و نداری است (چیزی می تواند چیزی را بپذیرد که ذاتاً آن را نداشته باشد)
 - فاقد شیء نمی تواند معطی شیء باشد.
 - اگر به ماده اکتفا کنیم باید ملتزم شویم آنچه فعلیت جسم به آن است بدون علت به وجود آمده و این محال است.

آثار علت های جسمانی متناهی است

به لحاظ تعداد

تعداد آثاری که از یک علت جسمانی صادر می شود امکان ندارد بی نهایت باشد.

به لحاظ مدت:

اثر علت جسمانی عمرش نامحدود نیست.

به لحاظ شدت:

فعلی ندارد که شدیدتر از آن قابل تصور نباشد (در کمترین زمان صورت پذیرد)



تناهی و عدم تناهی

اولاً وصف کمیت است
و ثانیاً اشیا کمیت دار

تناهی و عدم تناهی
آثار علت های
جسمانی یا به لحاظ
تعداد است یا به لحاظ
زمان از لحاظ زیادت
و کثرت زمان (مدت)
و از لحاظ قلت و
نقصان زمان (شدت)

اثبات تناهی آثار علت های جسمانی

<p>بر اساس حرکت جوهری انواع جسمانی با اعراض و جوهرهای خویش در حرکت هستند.</p>	<p>مقدمه اول</p>
<p>پس قوای فعال (صورت نوعیه) که مبدا صدور آثار است به تکه هایی تقسیم می شوند که در محاصره دو نیستی هستند (پیشین و پسین)</p>	<p>مقدمه دوم</p>
<p>چون ان چون این تکه ها ذاتشان محدود است اثرشان هم محدود است.</p>	<p>نتیجه</p>

تأثیر علت های جسمانی مشروط به برقراری وضع خاص است

▪ **وضع:** نسبت مجموع یک شیء به بیرون از خود، نسبت مکانی خاص میان فاعل و ماده منفعل.

➤ **دلیل:**

- علت های جسمانی در وجود خود به ماده نیازمند هستند.
- پس در ایجاد و اثر هم به ماده نیازمند هستند.
- چون تأثیرگذاری فرع بر وجود است.
- باید به واسطه ماده یک موقعیت مکانی خاص بین علت و معلول برقرار باشد دوری و نزدیکی و وضع خاص در نحوه تأثیرگذاری دخالت دارد.

درس 32:
وحدت و کثرت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

- وحدت و کثرت از مفاهیم بدیهی اند و نیاز به تعریف ندارند خود به خود و بدون نیاز به معرف در ذهن ترسیم می شوند.
- وحدت و کثرت از صفات وجودند چون وجود بدیهی است صفات آن هم بدیهی است.
- ملاک بدهت بساطت است. چون وحدت مساوق وجود است، شامل تمامی اشیاء می شود لذا بسیط است و بی نیاز از تعریف.



تعریف واحد

- ما لا ینقسم من حیث أنه لا ینقسم
(حیثیت عدم تقسیم شوندگی)

تعریف کثیر

- ما ینقسم من حیث أنه ینقسم (حیثیت تقسیم شوندگی)

- این تعاریف لفظی هستند چون اگر تعریف حقیقی بود دور پیش می آمد .
- فهم واحد متوقف بر فهم «ینقسم» است < عین کثیر
- فهم کثیر متوقف بر «ینقسم» است < عین کثیر

نکته

مساوقت وحدت با وجود

- مساوق یعنی هم سیاق و همراه
- یعنی دو مفهوم هم از حیث مصداق و هم حیثیت صدق یکی باشند.
- مثلا صفات واجب تعالی مساوق هستند. خدای متعال هم عالم است هم قادر. اگر چه مفهوم علم و قدرت یکی نیست ولی هم مصداق و هم حیثیت صدقشان یکی است. خدا از همان جهت که عالم است، قادر نیز هست چرا که صفات او عین ذات اند.
- حال مفهوم وجود یعنی اصل تحقق شیء و مفهوم واحد یعنی عدم انقسام پذیری. واقعیت داشتن بدون وحدت امکان ندارد، حتی اشیا کثیر هم از حیث واقعیت داشتن واحد هستند. شیء از آن جهت که هست و تحقق دارد واحد است.
- مثال: عدد مجموعه‌ای از واحدهاست، عدد بر کثرت نیز عارض می‌شود و عروض عدد بر کثرت نشانه اعتبار وحدت در آن کثرت هاست. یک پنج کتاب.

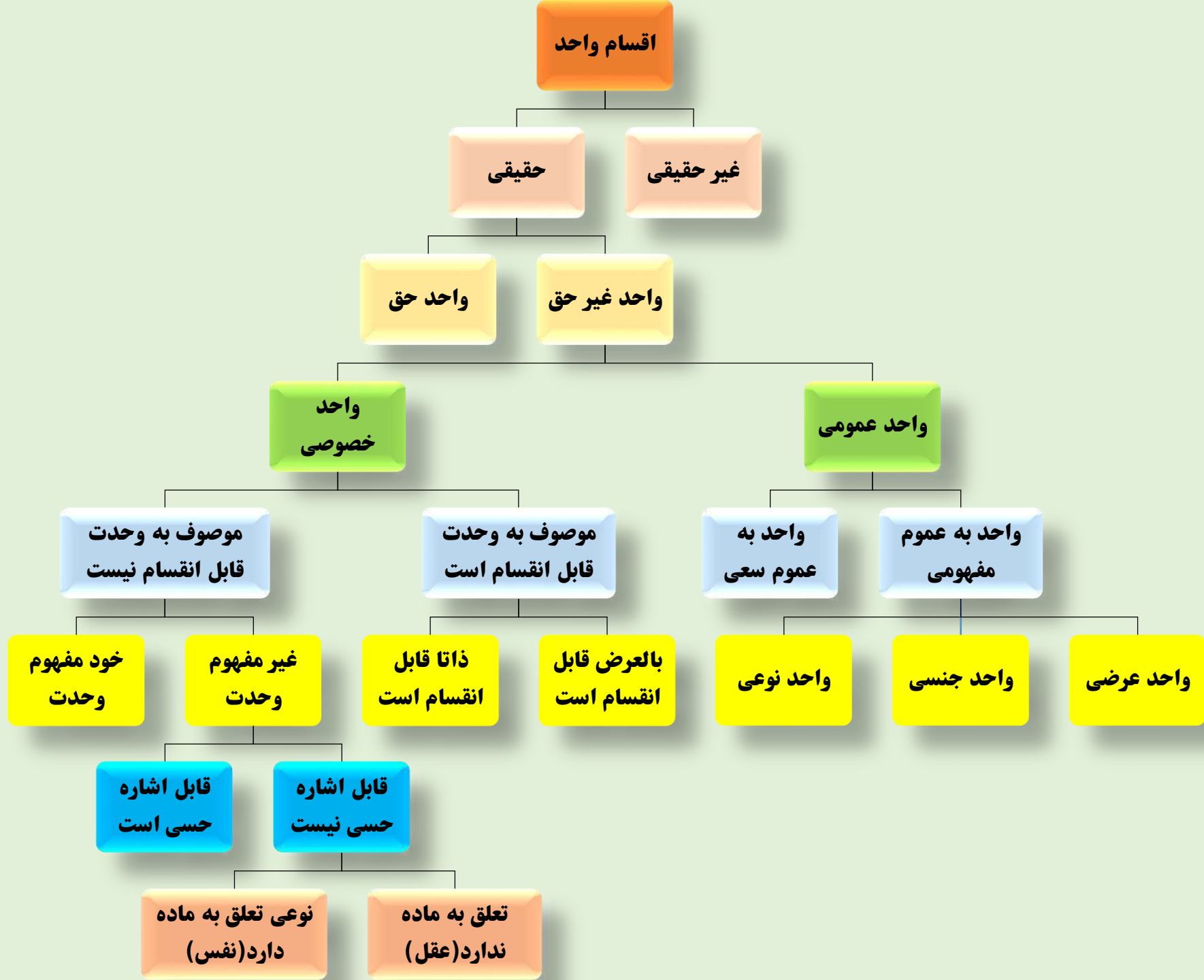
توهم تناقض در کلام فلاسفه

▪ توهم

- گفته شده که در کلام فلاسفه تناقض وجود دارد:
 - از یک طرف می‌گویند وحدت مساوق با وجود است؛ (هر موجودی واحد است = موجه کلیه)
 - از طرفی موجود یا واحد است یا کثیر؛ (پس برخی از موجودها واحد نیستند = سالبه جزئیه)
- این دو عبارت متناقض هستند.

▪ پاسخ:

- وحدت دو اعتبار دارد.
- (یک) اطلاقی «به لحاظ نفسی»: در این حالت وحدت مساوق وجود است و شامل تمامی مصادیق وجود می‌گردد. و کثیر از این جهت معروض عدد است.
 - (دو) اضافی «قیاسی»: وحدت در مقایسه بعضی از موجودات با هم. یک؛ عدم انقسام ده؛ منقسم
 - تناقض وجود ندارد چون وحدت محمول وجود ندارد.



اقسام واحد

واحد غیر حقیقی

- چیزی که ذاتاً متصف به وحدت نمی شود بلکه در این اتصاف نیاز به واسطه در عروض دارد.
مثلاً انسان و اسب ، فی حد نفسه
کثیر هستند و نمی توان آنها را حقیقتاً واحد دانست اما در حیوانیت مشترک هستند پس انسان و اسب به سبب عروض وحدت حیوانیت واحد می باشند. و می توان گفت انسان و اسب یکی هستند.

واحد حقیقی

- چیزی است که ذاتاً متصف به وحدت می شود یعنی واقعاً و حقیقتاً یکی است نه آن که بالعرض و مجازاً یکی باشد ، واحد حقیقی واسطه در عروض ندارد و اسناد وحدت به آن اسناد حقیقی است و وحدت وصف خودش می باشد، نه وصف برای چیز دیگری که با آن نوعی ارتباط دارد. مانند : یک قلم، یک کتاب و یک انسان.

وحدت در
معنای نوع
(تماثل)

وحدت در
معنای جنس
(تجانس)

اقسام واحد
غیر حقیقی

وحدت در
معنای نسبت
(تناسب)

وحدت در
معنای وضع
(توازی)

وحدت در
معنای کیف
(تشابه)



اقسام واحد حقیقی

- واحد حق ، ذاتی است که عین وحدت است یعنی عین وحدت عینی است- نه عین مفهوم ذهنی وحدت -و فرض ثانی برای آن محال است. منظور از وحدت عینی چیزی است که شی با آن واحد بالذات می شود و مانع وقوع کثرت در آن می گردد .چنین واحدی را واحد حق و وحدت را وحدت حق می نامند. چون وحدت عین ذات شیء است کثرت برای آن محال است. مثال :وحدتی که صرف از حقیقتی از آن برخوردار است یک وحدت حقه است. هر حقیقتی آنگاه که صرف و محض باشد عین وحدت میباشد و فرض کثرت در آن محال است.

واحد حق



- واحد غیر حق :واحدی است که وصف وحدت امری زائد بر ذات است؛ یعنی چیزی است که وحدت بر آن عارض می گردد و در اثر عروض وحدت متصف به وحدت می شود. مانند : یک انسان، یک میز، یک صندلی.

واحد غیر حق

اقسام واحد غیر حق

واحد عمومی :

اگرچه حقیقتاً واحد است اما افراد متعدد و اشیاء فراوانی را تحت پوشش خود قرار می دهد، یعنی واحد عمومی در عین حال که یک چیز است گستره ای دارد که کثیر را در خود می گنجاند. مانند : ماهیت انسان که یک ماهیت است اما افراد متعددی دارد.

واحد خصوصی :

همان واحد عددی است که می تواند تکرار شود و از تکرار آن محالی لازم نمی آید ، در اثر تکرار این واحد عدد ساخته می شود. بنابراین واحد عددی مبدأ اعداد است اگرچه خودش در اصطلاح فلسفه عدد نیست.

اقسام واحد خصوصی

واحدی که به لحاظ وصف وحدت قابل انقسام نیست، اما به لحاظ خود موصوف قابل انقسام میباشد.

چیزی که بالتبع انقسام می پذیرد. مانند جسم طبیعی که به تبع جسم تعلیمی که بر آن عارض می گردد منقسم می شود.

چیزی که ذاتاً قابل انقسام می باشد. کمیات از این دسته هستند.

واحدی که نه تنها به لحاظ وصف وحدت انقسام پذیر نیست، بلکه به لحاظ موصوف هم قابل انقسام نیست.

موصوف به وحدت خود وحدت نباشد

موصوف به وحدت همان خود وحدت باشد.

دارای وضع هم نباشد یعنی نتوان به آن اشاره حسی کرد که طبعاً غیر مادی است.

موصوف به وحدت هیچ تعلقی به ماده ندارد و مجرد تام می باشد. : عقل

نوعی تعلق به ماده دارد که همان نفس است که خودش چون مجرد است قابل انقسام نیست و قابل اشاره حسی نیز نیست.

دارای وضع باشد یعنی بتوان به آن اشاره حسی کرد و گفت در طرف چپ یا راست و یا بالا و پایین قرار دارد . مانند: نقطه

اقسام واحد عمومی

واحد به عموم سعی. مانند: وجود منبسط که به آن فیض مقدس، نفس رحمانی، لایشرط قسمی و موجود مطلق مقید به عموم و اطلاق انبساطی نیز گفته می‌شود

واحد به عموم مفهومی یعنی یک مفهوم واحد که کلیت دارد و شامل افراد متعددی می‌شود

واحد عرضی: مفهومی است که بیانگر ذات و ذاتیات مصادیق خودش نیست. مانند: رونده و خندان

واحد جنسی: در جایی است که مفهوم واحد مورد نظر تنها قسمتی از ذاتیات افراد و مصادیقش را حکایت می‌کند. مانند: حیوان

واحد نوعی: در جایی است که مفهوم واحد مورد نظر تمام ذاتیات افراد و مصادیقش را منعکس می‌سازد. مانند: انسان.

توضیحی پیرامون وجود منبسط

- وجود منبسط که به آن فیض مقدس، نفس رحمانی، لابلشروط قسمی و موجود مطلق مقید به عموم و اطلاق انبساطی نیز گفته می‌شود - یک اصطلاح عرفانی است و منظور از آن تجلی افعالی خداوند است، یعنی ظهور ذات حق تعالی در هر یک از مظاهر ماهیات امکانی که هر یک با وجود خاص خود موجود اند. به عبارت دیگر وجودی است گسترده بر همه ماهیات اعم از جواهر و اعراض.
- توضیح مطلب
- اگر حقیقت وجود به این شرط اخذ شود که چیزی با آن نباشد (به شرط لا) = احدیت
- اگر حقیقت وجود رابه شرط شی یا شرط اسما و صفات در نظر بگیریم (به شرط شی) = واحدیت
- اگر حقیقت وجود نه به شرط شی و نه به شرط لاشیء باشد، هویت سازی در مقام اشیاء (لا بشرط) = نفس رحمانی.
- اگر وجود به شرط لا یا به شرط شی اخذ نشود بلکه نسبت به آن دو شرط، لابلشروط باشد به آن لابلشروط قسمی گویند. وجود لابلشروط قسمی را که مشروط به اطلاق است وجود منبسط یا نفس رحمانی گویند. که همان تجلی خداوند در اشیا و رابطه میان خدا و ممکنات است.
- وجود حق = لا بشرط مقسمی
- وجود منبسط = لابلشروط قسمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسی سی و سوم

تقدم و تأخر

تحلیل معنای تقدم و تأخر

✓ تقدم و تأخر از اوصاف وجودی است یعنی موجود از آن جهت که موجود است به تقدم و تأخر متصف می شود.

✓ تقدم و تأخر در جایی مطرح می شود که دو شیء را نسبت به یک مبدأ مفروض بسنجیم که هر دو شیء در اصل نسبت مشترکند اما یکی از دو شیء نسبت به شیء دیگر؛ دارای نسبت بیشتر یا نزدیکتری با مبدأ است که به آن متقدم می گوئیم و شیء دوم دارای نسبت کمتر یا دورتری با مبدأ است که به آن متاخر می گوئیم

✓ مثل نسبت قرب امام و مأموم با محراب که در اینجا، امام متقدم و مأموم متاخر است و محراب مبدأ و نسبت مشترک همان قرب است.

معیت (باهمی)

- معیت در برابر تقدم و تأخر قرار دارد و نسبت به این دو، یک معنای سلبی و عدمی دارد.
- معیت ← عدم اختلاف دو امر در معنایی که شأنیت اختلاف در آن معنا را دارند.
- معیت عدم ملکه ی تقدم و تأخر است.

اقسام تقدم و تأخر

(۱) تقدم و تأخر زمانی :

تقدم و تأخری که میان اجزای زمان و پدیده های زمانی وجود دارد.

نکته: تقدم و تأخر میان اجزای زمان ذاتی است اما تقدم و تأخر میان حوادث زمانی، بالعرض است.

ملاک: اشتراک دو جزء فرضی از زمان در وجود سیال و گذرایی که قوه و فعل در آن با هم آمیخته اند؛ به گونه ای که فعلیت یکی از آن دو جزء متوقف بر قوه اش است که همراه با جزء دیگر است.

(۲) تقدم و تأخر طبیعی:

تقدم و تأخر میان علت ناقصه و معلول آن

ملاک: وجود (یعنی ابتدا علت ناقصه موجود می شود، سپس معلول آن تحقق می یابد)

ادامه اقسام تقدم و تأخر

(۳) تقدم و تأخر علی:

تقدم و تأخر میان علت تامه و معلول آن (علت تامه = متقدم / معلول = متأخر)

ملاک: وجوب وجود (یعنی علت تامه و معلول در وجوب وجود مشترکند ولی نسبت علت تامه به وجوب وجود بیش از معلول است؛ پس، علت تامه بر معلول تقدم دارد.

(۴) تقدم و تأخر ماهوی یا بالتجوهر:

تقدم و تأخر میان اجزای ماهیت (جنس + فصل) و خود ماهیت (اجزای ماهیت = متقدم / ماهیت = متأخر)

ملاک: تقرر ماهیت (یعنی ماهیت نوعی و جنس و فصل آن ماهیت؛ دراصل ثبوت و تقرر ماهوی مشترکند ولی نسبت اجزای این ماهیت به این ثبوت و تقرر، بیش از نسبت خود ماهیت نوعی است)

ادامه اقسام تقدم و تأخر

(۵) تقدم و تأخر حقیقت و مجاز:

آنجا که دو چیز در اتصاف به یک وصف مشترک باشند و آن وصف به هر دو اسناد داده شود، اما اتصاف یکی از آن دو چیز به این وصف مشترک، بالذات و حقیقی است و اتصاف دیگری، بالعرض و مجازی است. (حقیقت=متقدم/مجاز=متأخر)

ملاک: اصل ثبوت و تحقق شیء اعم از ثبوت حقیقی و مجازی

(۶) تقدم و تأخر دهری: (از ابداعات میرداماد)

تقدم علت تامه بر معلولش و تأخر معلول از علت تامه اش از آن جهت که وجود علت، منفک و جدا از وجود معلول است و عدم معلول در مرتبه ی وجود علت تقرر دارد.

ملاک: تحقق داشتن در متن عالم وجود

مقایسه تقدم و تأخر دهری با تقدم و تأخر زمانی و تقدم و تأخر علی

مقایسه تقدم و تأخر دهری و زمانی

شبهت: دهر دو، مقدم و متأخر با هم جمع نمی شوند.

تفاوت: انفکاک در تقدم و تأخر دهری؛ طولی (علیت) است اما در تقدم و تأخر زمانی؛ عرضی است (عدم علیت)

مقایسه تقدم و تأخر دهری و علی

شبهت: هر دو عبارتست از تقدم علت تامه بر معلولش و تأخر معلول از علت تامه اش

تفاوت: در تقدم و تأخر علی، علت تامه از آن جهت بر معلولش تقدم دارد که به آن وجوب و ضرورت می دهد اما در تقدم و تأخر دهری، علت تامه از آن جهت بر معلولش تقدم دارد که وجود علت؛ منفک و جدا از وجود معلول است و عدم معلول در مرتبه ی وجود علت تقرر دارد.

ادامه اقسام تقدم و تأخر

(۷) تقدم و تأخر رتبی:

آنجاست که ترتیب خاصی میان چند شیء برقرار شود و همه ی این اشیاء با مبدأ خاصی سنجیده شوند و نسبت دوری و نزدیکی آنها با مبدأ لحاظ شود.
ملاک: نسبت قرب به یک مبدأ معین و محدود

(۸) تقدم و تأخر به شرف

در امور معنوی که زیادت و نقصان می پذیرند؛ مطرح می شود.
ملاک: فضیلت و برتری در ارزش های متعالی



رمضان علیہ السلام
اخلاقی

عالیٰ ترین
ہدف است
غفران حکیم
۸۵۱



درس سی و چهارم
حدوث و قدم

معنای عرفی حدوث و قدم

- از نظر عرفی حادث و قدیم را به دو چیزی اطلاق می کنند که زمان مشترکی داشته ولی زمان یکی بیش از دیگری است؛ آنکه زمانش طولانی تر است را قدیم و آنکه زمانش کمتر است را حادث گویند
- مفهوم عرفی حدوث و قدم دو ویژگی دارد:
- ۱. • حدوث و قدم عرفی دو مفهوم نسبی و اضافی هستند زیرا این مفاهیم فقط هنگام مقایسه ی عمر دو پدیده؛ به دست می آیند.
- ۲. • در مفهوم عرفی حدوث و قدم؛ تنها تقدم و تأخر زمانی معتبر است، زیرا حادث زمانی در معنای عرفی اش آن است که عدم شیء تقدم زمانی بر وجود آن شیء داشته باشد.

اصطلاح فلسفی حدوث و قدم

حدوث ← مسبوق بودن وجود شیء به عدم آن شیء

قدم ← مسبوق نبودن وجود شیء به عدم آن شیء

دو نکته در اصطلاح فلسفی حدوث و قدم

✓ حدوث و قدم در اینجا، دو مفهوم نفسی هستند نه اضافی

✓ در اینجا؛ مفهوم عام تقدم معتبر است نه خصوص تقدم زمانی

حدوث و قدم از احکام موجود مطلق هستند

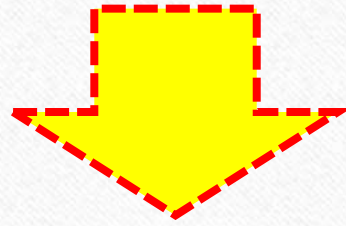
حدوث و قدم زمانی

حدوث زمانی عبارتست از مسبوق بودن وجود شیء به عدم زمانی آن

قدم زمانی عبارتست از مسبوق نبودن وجود شیء به عدم زمانی آن

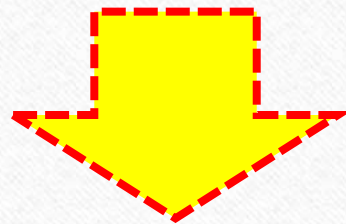
اجزای زمان ، **حادث زمانی** هستند اما مطلق زمان، **قدیم زمانی** است.

عدم مقابل



عدمی است با وجود لاحق جمع نمی شود مثل عدم زمانی

عدم مجامع



عدمی است که با وجود لاحق جمع می شود مثل عدم ذاتی

حدوث و قدم ذاتی (علّی)

حدوث ذاتی عبارتست از مسبوق بودن وجود شیء به عدمی که در مرتبه ی ذات آن تقرر دارد. همه ممکنات حادث ذاتی هستند.

قدم ذاتی عبارتست از چیزی که وجودش مسبوق به عدم در مرتبه ی ذات نیست

نکته: یک شیء تنها در صورتی می تواند قدیم ذاتی باشد که ماهیت نداشته باشد و ذاتش عین حقیقت وجود باشد. این موجود همان واجب تعالی است.

حدوث و قدم دهری

حدوث دهری: مسبوق بودن وجود شیء به عدم دهری آن مثل معلول نسبت به علت خود در سلسله ی طولی وجود

قدم دهری: مسبوق نبودن وجود شیء به عدم دهری آن مثل علت نسبت به معلول خود در سلسله ی طولی وجود

✓ عدم دهری، عدم غیر مجامع است که با وجود لاحق جمع نمی شود

✓ حدوث و قدم دهری رابطه ی مستقیم با تقدم و تأخر دهری دارد و اولین بار توسط سید داماد مطرح گردید.

زمانبندی خدا بی نظیر است
نه هیچ گاه دیر، نه هیچ گاه زود
کمی بردباری می طلبد و ایمان ...
اما ارزش انتظار را دارد...

God's timing is perfect. Things are neither late, nor early. All you need to have is a bit of patience and faith, and at the end, definitely it is worth it!



سورة التين
بسم الله الرحمن الرحيم
التين والذرة والقرن
الاولى انزلناها
على الانسان لعل
يهتدي لسيرة

مفضل

١٤٢٥

درس سی و پنجم

قوه و فعل

تعریف قوه و فعل

فعل ← وجود خارجی شیء به گونه ای است که آثار مطلوب از آن بر آن مترتب می شود.

قوه ← شیء به گونه ای است که می تواند تبدیل شود و امکان تحقق آن وجود دارد.

آب که می تواند به بخار تبدیل شود تا وقتی که آب است، **بالفعل** آب است و **بالقوه** بخار و وقتی آب به بخار تبدیل شد، **بالفعل** بخار است.

مثال

قوه و فعل دو وصف نسبی و اضافی هستند و تقسیم موجود به موجود بالقوه و موجود بالفعل ، قیاسی است

مسبق بودن پدیده به قوه و ماده

کل حادث مسبوق بقوه و ماده تحملها

هر پدیده حادث زمانی مسبوق به قوه و استعداد و امکان است

پدیده های مادی، همیشه از پدیده ی مادی دیگری که حامل قوه و استعداد آن پدیده دومند، به وجود می آیند.

محال است که پدیده ی مادی ، از عدم محض به وجود آید

اثبات مسبوق بودن هر حادث زمانی به قوه وجود

مقدمه ۱: هر پدیده ی حادثی، پیش از آنکه تحقق یابد، باید ممکن الوجود باشد.

مقدمه ۲: این امکان، چیزی است غیر از قدرت فاعل بر فعل

مقدمه ۳: این امکان، امری وجودی و خارج از وجود است، نه معنایی انتزاعی و اعتبار عقلی محض (امکان استعدادی نه ذاتی)

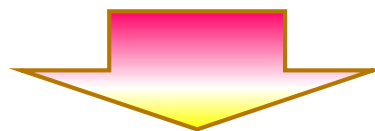
❖ امکانی که هر پدیده ی مادی مسبوق به آن است، امری وجودی است که امکان استعدادی نامیده می شود و امکان استعدادی همان قوه است. بنابراین، هر حادث زمانی مسبوق به قوه ی وجود است.

اثبات مسبوق بودن هر حادث زمانی به ماده

✓ امکان استعدادی در خارج موجود است اما وجودش قائم به خود(لنفسه) نیست بلکه وجودش قائم به غیر(لغیره) است.

به عبارت دیگر، امکان عرض است نه جوهر ← چون امکان وصف است و نمی تواند مستقلاً به صورت شیء یا شخص خاصی عرض وجود کند

✓ امکان استعدادی همیشه قائم به یک موضوع است (موضوع=ماده / امکان=قوه)



هر حادث زمانی، مسبوق به ماده ای است که حامل قوه ی وجود آن است

ویژگی های ماده ی حامل قوه

(۱) حیثیت ماده، حیثیت قوه ی محض است، چون اگر فی نفسه امری بالفعل باشد؛ هیچ فعلیت دیگری را نمی پذیرد.

(۲) ماده همیشه قائم به یک فعلیت دیگر است، چون وجود؛ مساوق با فعلیت است و چیزی که ذاتاً قوه ی محض است؛ بدون تکیه بر امری بالفعل نمی تواند تحقق یابد.

(۳) ماده با تغییر فعلیات تغییر نمی کند، ماده واحد است و صورتهای مختلفی را می پذیرد.



رسام علی علیه السلام

رسیدن به فریاد استمندیه
وز دود غم از دهن سناک از
کفاره های گناهان بزرگ است

نهج البلاغه
ص ۲۴

سُبْحَانَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ



درس سی و ششم

حرکت

مقدمه

- حدوث و پیدایش پدیده ی جوهری همواره ملازم با تغییر و تحول در صورت است و حدوث و پیدایش پدیده ی عرضی ملازم با تغییر حالت است. بنابراین پیدایش حوادث زمانی ملازم با حصول تغییر و تحول در جواهر یا اعراض است
- از آنجا که پیدایش حوادث زمانی مسبوق به قوه است، پس اگر پیدایش حوادث زمانی ملازم با حصول تغییر در جواهر یا اعراض باشد؛ خروج شیء از قوه به فعل نیز مستلزم تغییر در ذات (جوهر) و یا حالت ذات (عرض) است.

انواع تغییر

تغییر تدریجی: تغییری است که به تدریج و در طول زمان رخ می دهد.
تغییر تدریجی را حرکت می گویند.

* تعریف دیگر حرکت ← خروج تدریجی شیء از قوه به فعل

تغییر دفعی: تغییری است که آنی و دفعتاً اتفاق می افتد.

تغییر دفعی همیشه در بستر یک تغییر تدریجی (حرکت) اتفاق می افتد. 😊

انواع حرکت

حرکت توسیعی: بودن شیء متحرک بین مبدأ و منتها به گونه ای که هر یک از حدود مسافت را که در نظر بگیریم، متحرک در لحظه ی قبل و در لحظه ی بعد در آن حد حضور ندارد.

حرکت قطعی: بودن شیء متحرک بین مبدأ و منتها به گونه ای که با همه ی حدود حرکت در ارتباط است. (نسبتی به هر یک از حدود فرضی مسافت دارد)

حرکات قطعی و متوسطی، در خارج تحقق دارند یا ذهنی اند؟

در این مورد سه نظریه وجود دارد:

- (۱) ابن سینا ← حرکت متوسطی، در خارج موجود است و حرکت قطعی، امری ذهنی است.
- (۲) ملاصدرا ← حرکت قطعی، در خارج موجود است و حرکت متوسطی، امری ذهنی است.
- (۳) علامه طباطبایی ← حرکت قطعی و متوسطی، هر دو در خارج موجود هستند و در واقع دو تعبیر از یک واقعیت هستند و به تبع منشأ انتزاعشان، در خارج ثبوت و تحقق دارند.

تصویر پنداری حرکت

➤ قوه ی خیال، حدود گوناگون حرکت را در کنار یکدیگر قرار می دهد و یک صورت متصل و پیوسته را که اجزایش با یکدیگر جمعند، از آن به وجود می آورد، مانند قطره ی بارانی که در حال سقوط از بالا به پایین به صورت یک خط دیده می شود.

➤ این تصویر، در خارج تحقق ندارد و صرفاً یک امر ذهنی است زیرا در این تصویر، اجزای حرکت با هم موجودند و وجود جمعی دارند یعنی آغاز و انجام حرکت یک جا تحقق دارد اما اجزای حرکت همزمان با هم بالفعل نیستند بلکه در هر لحظه فقط یکی از حدود حرکت فعلیت دارد و حدود قبلی از بین رفته و حدود بعدی هنوز بالقوه اند.



غورالحکم
حدیث ۳۷۴۷

امام علی علیه السلام:

اگر خدا او نند را
دوست دارید، دنیا دوستی
و از دل هایتان بیرون
کنید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درس سی و ہفتم

موضوع و فاعل
حرکت

موضوع حرکت

موضوع هر حرکتی همان امر ثابتی است که حرکت بر آن جاری می شود، یعنی چیزی که حرکت را در خود قبول می کند.

در حرکت های عرضی: جوهر

در حرکت های جوهری: ماده

موضوع
حرکت

یک حرکت جوهری داریم که به **مسافت حرکت** اشاره می کند
یک حرکت در جوهر داریم که به **موضوع حرکت** اشاره می کند.

اثبات وجود موضوع در هر حرکت

مقدمه ۱- حرکت، خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است (پس هر حرکتی یک قوه دارد و یک فعل)

مقدمه ۲- قوه، یک وجود لغیره و قائم به غیر دارد. پس باید در حرکت یک شیء لنفسه ای وجود داشته باشد؛ که محل و معروض قوه باشد
مقدمه ۳- محل و معروض قوه، ماده است.

مقدمه ۴- وقتی قوه به فعلیت تبدیل شود، قوه جای خود را به فعل می دهد.

❖ پس در هر حرکتی چیزی وجود دارد که با حرکت اتحاد دارد و حرکت بر آن عارض می شود و این شیء همان موضوع حرکت است.

برخی ویژگی های موضوع حرکت

۱. موضوع حرکت باید امری ثابت و پایدار باشد (از آغاز تا پایان حرکت دوام داشته باشد).

۲. موضوع حرکت باید دارای حیثیت قوه باشد تا بتواند حرکت را در خود بپذیرد.

۳. موضوع حرکت باید بهره ای از فعلیت داشته باشد، زیرا وجود مساوق با فعلیت است و چیزی که هیچ بهره ای از فعلیت ندارد، نمی تواند موجود شود.

فاعل حرکت

○ فاعل (محرک) یعنی به وجود آورنده ی حرکت / هر حرکتی نیاز به فاعل دارد.

سؤال: آیا یک شیء می تواند خودش حرکت را در خودش به وجود آورد؟
پاسخ منفی است، زیرا:

(۱) محرک، فاعل حرکت است.

(۲) متحرک، قابل حرکت است.

(۳) حیثیت فعل غیر از حیثیت قبول است؛ زیرا حیثیت فعل همان حیثیت وجدان و دارایی است و فاعل، از آن جهت که فاعل است واجد کمالی است که ایجاد می کند. اما حیثیت قبول، حیثیت فقدان و نداری است .

پس اگر فرض کنیم شیء بتواند خودش، خودش را متحرک سازد؛ لازم است دو حیثیت قبول و فعل با هم در یک شیء جمع شوند که این اجتماع نقیضین است که محال است.

دو نکته مهم

❖ موضوع حرکت، لزوماً باید امری ثابت باشد تا حرکت بر آن جاری شود و به مرور تحقق یابد؛ چون در غیر این صورت آنچه بالقوه است با آنچه به فعلیت تبدیل گشته، مغایر خواهد بود و در نتیجه، حرکت که خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است، تحقق پیدا نکرده است.

❖ فاعل حرکت، لزوماً باید متحرک باشد چون اگر فاعل و علت به وجود آورنده ی حرکت خود امری ثابت باشد، پدیده ای که از آن صادر می شود نیز امری ثابت خواهد بود؛ بنابراین، تحول و تغییری در معلول رخ نمی دهد و معلول وجود تدریجی و ممتد نخواهد داشت، بلکه هر چه هست همان است که در لحظه ی نخست حادث می شود.

اشکال پدارتباط متغیر با ثابت

برخی قائل هستند که امکان ارتباط متغیر با ثابت وجود ندارد چون (معطی شیء نمی تواند فاقد آن باشد) پس علت معلول متغیر و متحرک، خودش باید الزاماً متحرک باشد و اگر این طور نباشد و قائل به امکان ارتباط متغیر با ثابت باشیم، یا دور پیش می آید یا تسلسل یا تغییر در واجب تعالی که هر سه منتفی است.

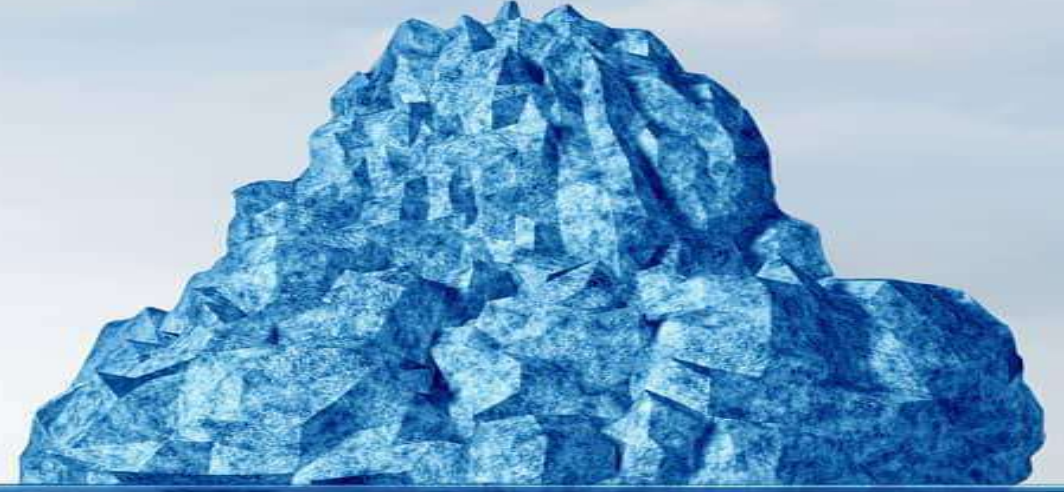
پاسخ به اشکال ارتباط متغیر با ثابت

اصحاب حکمت متعالیه، قائل به امکان ارتباط متغیر با ثابت هستند و می گویند اینکه علت معلول متحرک، خودش باید متحرک باشد مخصوص **حرکات عارضی** است نه حرکات ذاتی و در حرکات ذاتی، امکان ارتباط متغیر با ثابت وجود دارد. در حرکات عارضی دو فاعل وجود دارد: یکی **فاعل شیء** که آن را ایجاد می کند و دیگری **فاعل حرکت** که به شیء حرکت می دهد و این فاعل؛ الزاماً باید متحرک باشد اما در حرکات ذاتی، دو فاعل وجود ندارد و یک فاعل وجود دارد (یک علت) که شیء را به صورت **ذاتاً متحرک** می آفریند. پس این موجود ذاتاً متحرک در واقع دو جهت دارد: یک جهت ثبات و یک جهت تغییر و جهت ثبات، نفسی و مطلق است و به علت منتسب می شود؛ در نتیجه علتی که متغیر بالذات را ایجاد می کند، در واقع امری ثابت را ایجاد میکند و لذا خود می تواند ثابت باشد بلکه الزاماً باید ثابت باشد.

امام باقر علیہ السلام:

کسی کہ وضع ظاہرش بہتر از
حال باطنش باشد ترا زو
اعمالش سبب است

تحف العقول
صفحہ ۲۷۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس نسی و هشتم

مسافت حرکت

مسافت حرکت

بستر و مجرای حرکت است؛ همان کانالی است که متحرک با حرکت خود در آن گذر می کند و آن را می پیماید.

مثال: وقتی گیاهی رشد می کند، متحرک همان جسم گیاه است و مسافت حرکت، کمیت این جسم (این) است.

بیانی دقیق تر درباره ی مسافت حرکت

وجود متصل و سیالی است که بر موضوع حرکت جاری می شود.

این وجود سیال و گذرا؛ در هر مقطع از حرکت، دارای یک ماهیت ویژه است و در هر (آن) یک نوع خاص از مقوله، از آن انتزاع می شود و این انواع به گونه ای هستند که هیچ قرار و ثباتی ندارند.

یک اشکال بر مسافت حرکت

گفتید که مسافت حرکت عبارت است از یک وجود متصل و سیالی که بر متحرک جاری می گردد. از طرف دیگر گفتید در هر (آن) یک ماهیت خاص از این وجود انتزاع می شود و تعداد این ماهیت محدود نیست؛ زیرا تعداد مقاطع و حدود آنی وجود سیال مورد نظر محدود نیست و لازمه ی این سخن آن است که در جایی که زمان حرکت محدود است، از یک وجود سیال که محدود به دو حد است، بی نهایت ماهیت انتزاع شود. به عبارت دیگر، بی نهایت ماهیت در یک فاصله ی زمانی محدود تحقق یابد که این محال است.

پاسخ به اشکال بر مسافت حرکت

منشأ این اشکال این است که گمان شده، متحرک به طور بالفعل در هر(آن) واجد یک نوع ماهیت می شود، در حالی که چنین نیست. اینکه می گوئیم در طول حرکت در هر(آن)، یک نوع از مقوله بر متحرک وارد می آید، مقصودمان این است که متحرک در هر(آن) قابلیت این را دارد که ماهیتی از آن انتزاع شود، نه اینکه واقعاً در هر (آن) به طور بالفعل یک ماهیت داشته باشد.

پس، حدودی که برای مسافت حرکت در نظر گرفته می شود، حدود فرضی است و در واقع اساساً (آن) حقیقی در کار نیست تا گفته شود در هر(آن) یک ماهیت از مسافت حرکت انتزاع می شود.

مقوله های وقوع حرکت

قبل از صدر المتألهین ← در مقوله های **(این - کیف - کم - وضع)** حرکت واقع می شود و در بقیه ی مقوله ها ممتنع است.

صدر المتألهین ← علاوه بر چهار مقوله ی بالا، در مقوله های **(اضافه و جده)** هم به یک معنا؛ حرکت واقع می شود و به یک معنا واقع نمی شود و در بقیه ی مقوله ها ممتنع است.

✓ **علت حرکت در مقوله ی این:** هیئت حاصل از نسبت شیء به مکان شیء، همواره در حال تغییر است.

✓ **علت حرکت در مقوله ی کیف:** جسمی که حرکت کمی دارد، به طور قطع در کیفیتی که عارض بر آن کمیت است نیز حرکت می کند چون امکان ندارد معروض، متغیر و عارض ثابت بماند.

✓ **علت حرکت در مقوله ی کم:** افزایش و تغییر تدریجی در کمیت جسم مثل حرارت دادن یک فلز و کاهش و تغییر تدریجی در کمیت جسم مثل سرد شدن یک فلز

✓ **علت حرکت در مقوله ی وضع:** تغییر تدریجی در وضع کره که هیئت حاصل از نسبت اجزای کره به خود و به خارج از خود است. (چرخش یک کره بر محور خود)

مقوله های نامناسب برای وقوع حرکت

- ✓ عدم وقوع حرکت در مقوله فعل و انفعال ← در مفهوم فعل و انفعال، تدریج معتبر است و لذا فردی ندارند که وجودش لحظه ای باشد، حال آنکه وقوع حرکت در آنها خواهان انقسامشان به اجزایی است که وجودشان لحظه ای باشد.
- ✓ عدم وقوع حرکت در مقوله متی ← از آنجا که متی، هیئت به دست آمده از نسبت یک شیء به زمان است، تدریجی است و این تدریجی بودن با وقوع حرکت منافات دارد.
- ✓ عدم وقوع حرکت در مقوله اضافه ← مقوله ی اضافه، امری انتزاعی و تابع طرفین خویش است و لذا در حرکت نیز چون دیگر امور، استقلالی از خود ندارد.
- ✓ عدم وقوع حرکت در مقوله جده ← مقوله ی جده، امری انتزاعی است و در این هیئت به تبع طرفین آن حرکت رخ می دهد و تا در طرفین این هیئت حرکت رخ ندهد؛ این هیئت حرکت نخواهد کرد.

دلایل منکران حرکت جوهری

فلاسفه ی اسلامی تا قبل از ملاصدرا، معتقد بودند که حرکت اختصاص به اعراض دارد و وقوع حرکت در جوهر ناممکن است و برای عقیده ی خود، این استدلال را می آورند:

مقدمه ۱: حرکت در صورتی می تواند تحقق یابد که یک موضوع ثابت در طول حرکت باقی و مستمر باشد

مقدمه ۲: اگر جوهر شیء دستخوش تغییر و دگرگونی گردد، چنین موضوع ثابتی وجود نخواهد داشت.

❖ فرض حرکت در جوهر، موجب از میان رفتن متحرک می گردد و معلوم نیست چه چیز از مبدأ به منتهای حرکت رسیده است. این سخن در لحظه لحظه ی حرکت صادق است، یعنی از همان لحظه ی نخست حرکت، متحرک خود را گم می کند پس در نهایت حرکت جوهری، امکان پذیر نیست.



رسول الله صلى الله عليه وسلم:
بدانتيذ ان كره ان يخزن نادراست
در باره خود بي تا سب مي شود
خردمند نيست

الكافي
ج ١ ص ٥٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس سی ونهم

حرکت جوہری

اثبات حرکت جوهری

مقدمه ۱- در برخی از اعراض حرکت رخ می دهد.

مقدمه ۲- علت این اعراض متغیر (طبایع و صورت های نوعیه) است که در موضوع این اعراض منطبع است.

مقدمه ۳- علت یک پدیده ی متغیر خود باید متغیر باشد (علت و فاعل قریب)

❖ حرکت در اعراض، جز در سایه ی حرکت در جوهر، امکان پذیر نیست و ثبات جوهر شیء نه تنها مبین حرکت در اعراض نیست بلکه با فرض ثابت بودن جوهر شیء، حرکت در اعراض به هیچ وجه تبیین پذیر نخواهد بود. حرکت در اعراض در واقع نمود و نشانی از حرکت در جوهر شیء است.

نکته: علت و فاعل قریب، ماده ی اولی، صورت جسمیه و جوهر مفارق نیست بلکه مبدأ صورت نوعیه است که در آن حلول کرده است.

اشکالات وارد بر حرکت جوهری

اشکال اول

همان طبیعت و صورت نوعیه شیء در صورتی که علت محسوب شود شامل قاعده (علت یک پدیده ی متغیر خود نیز متغیر است) می شود. پس صورت نوعیه اگر متغیر باشد، علت صورت نوعیه که جوهر مفارق است نیز باید متغیر باشد در حالی که شما آن را غیر مادی می دانید که ساختش حرکت ندارد.

پاسخ

حرکت در جوهر و نهاد شیء واقع می شود، تغیرو تحول ذاتی شیء است و یک امر ذاتی، علتی جدا از علت اصل ذات ندارد؛ یعنی همان علتی که ذات را می آفریند، با همان جعل و آفرینش ذات، حرکت و تحول را نیز آفریده است. در نهایت چیزی که ذاتاً متجدد است و متحرک بالذات است، می تواند از یک معلول ثابت و خالی از تغییر صدور یابد؛ زیرا چنین معلولی از جهت ثابت هویتش منتسب به علت است.

اشکال دوم

ما می پذیریم که اگر یک شیء ذاتاً متغیر و متحرک باشد، در این صورت می تواند از علت ثابت صدور یابد، اما می گوییم آن شیء ذاتاً متغیر و متحول همان عرض است نه جوهر. عرض، چون ذاتاً متجدد و متحول است، می تواند از یک علت ثابت صدور یابد

پاسخ

وجود اعراض، تعلقی و غیری است، یعنی وجود فی نفسه اعراض عین وجود آنها برای موضوعشان است و لذا تجدد و حرکتی که در اعراض هست، در واقع تجدد و حرکت جوهری است که وجود این اعراض متعلق به آن است. از این رو نمی توان گفت عرض متجدد بالذات است، اعراض حرکتند، تجددند، اما متحرک و متجدد نیستند؛ حاصل آنکه حرکت های عرضی تجدد بالذات است ولی متجدد بالذات نیست و آنچه ما بدان نیاز داریم (متجدد بالذات) است و این تنها در مورد حرکت جوهری صدق می کند. در حرکت جوهری، حرکت و متحرک یکی است و تجدد عین متجدد است.

موضوع حرکت جوهری

ماده ای است که تحصیل و تعیینش به وسیله ی یکی از صور پیاپی است. صوری که بر اثر پیوستگی و پویایی با هم متحد هستند پس وحدت تشخص ماده به وسیله ی یک صورت نامعین از صورت هایی که جایگزین هم می شوند حفظ می شود.

موضوع عبارت است از ماده ی متحصل با صورتی نامعین



رحم علی علیہ السلام
هر که عیب است را می بیند
دشمنش کند دوستش دوست

غفر اکرم
حدیث ۸۲۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس چهل و سوم

واجب الوجود مبدأ آفرینش
هر وجود و کمال وجودی

دلیل حکمای مشاء برای اثبات توحید در خالقیت

مقدمه (۱) واجب الوجود تنها یکی است و غیر از او هر چه هست، ممکن الوجود است.

مقدمه (۲) هر ممکن الوجودی، دارای ماهیتی لا اقتضایی است؛ از این رو نیازمند علت است.

مقدمه (۳) علت هر پدیده ممکن یا خود واجب الوجود است یا در سلسله ی علل به واجب الوجود ختم می

شود (وگرنه تسلسل است).

مقدمه (۴) علت علت یک پدیده، علت آن پدیده هم محسوب می شود.

نتیجه: سلسله ی ممکنات نهایتاً به یک موجود ختم می شود که آن واجب الوجود بالذات است، لذا هر کمال

وجودی در عالم یافت می شود، با واسطه یا بدون واسطه از آن واجب الوجود نشأت می گیرد.

دلیل حکمای صدرایی برای اثبات توحید در خالقیت

مقدمه ۱) وجود معلول، وجودی رابط و فی غیره است و عین تعلق به علت است.

مقدمه ۲) با در نظر گرفتن سلسله ای از علت ها و معلول ها، حلقه های میانی اگر چه نسبت به معلول مستقل هستند ولی نسبت به علت عین الربط هستند.

مقدمه ۳) وجود رابط از خود هیچ حکمی ندارد و هر حکمی به آن نسبت داده شود، برای وجود علت و متوقف به آن است.

مقدمه ۴) ملاک و معیار علیت و ایجاد، استقلال در وجود است؛ وجودی که عین ربط به غیر است، هرگز نمی تواند ایجاد کننده و وجود دهنده به غیر باشد.

مقدمه ۵) سلسله موجودات معلول به واجب تعالی ختم می شود و تنها اوست که استقلال مطلق در هستی دارد.

نتیجه: خدای متعال فاعلی است که در مبدأ بودن برای همه ی اشیاء به طور مطلق، مستقل است و در ایجاد و علیتش قائم به ذات خود است.

تفاوت نگرش حکیمان مشایی و صدرایی

۱) دلیل حکمای مشاء، مبتنی است بر اعتقاد به استقلال علت های امکانی در وجود و اینکه آنها وجود فی نفسه دارند، اگرچه این وجود را از علت خویش دریافت کرده اند ولی دلیل حکمای صدرایی مبتنی است بر اینکه همه ی علل امکانی، وجودهای رابط و فی غیره دارند.

۲) در دلیل حکمای مشاء، هم واجب تعالی و هم دیگر علل امکانی؛ فاعل مفیض و هستی بخشند اما در دلیل حکمای صدرایی، فقط واجب تعالی، فاعل مفیض و هستی بخش است و دیگر موجودات تنها معد و مجرای فیض هستند.

۳) دلیل حکمای مشاء، تنها اثبات می کند که خداوند فاعل کل موجودات است. خواه با واسطه خواه بدون واسطه ولی دلیل حکمای صدرایی، علاوه بر اینکه اثبات می کند، خداوند فاعل کل موجودات است؛ اثبات می کند خداوند، فاعل قریب و علت بدون واسطه ی همه ی موجودات است.

شبهه ثنویه (مسأله شر)

مسأله ی شر، از مسائل اساسی زندگی بشر است و سوال هایی مانند سوالات زیر همیشه ذهن دین داران را به خود مشغول کرده است:

خداوند که خیر محض است، چگونه می تواند خالق شرور باشد؟

خدایی که حکیم است و افعال او غایاتی خردمندانه و حکیمانه دارد، چگونه اموری بی فایده بلکه زیان بخش می آفریند؟

در پاسخ به این سوالات عده ای قائل به **ثنویت** هستند یعنی **دو مبدأ** و دو منشأ برای هستی در نظر می گیرند و می گویند خیرات و شرور دو مقوله ی جدا از هم و **متباین** هستند و هر دو را نمی توان به یک فاعل استناد داد و هر علتی، معلول هم سنخ با خود را می آفریند و امکان ندارد خالق که خود خیر محض است، شر بیافریند.

پاسخ افلاطون به شبهه ثنویه

شر، امری عدمی است و لذا نیازی به مبدأ پدیدآورنده ندارد. بنابراین، اعتقاد به ثنویت پایه ای ندارد؛ زیرا وجود جز خیر نیست و آنچه شر دانسته می شود یا خود امری عدمی است مانند نابینایی و ناشنوایی (شر بالذات) یا خودش امری وجودی است ولی شر بودنش به این دلیل است که منشأ یک امر عدمی است مانند میکروب و زلزله (شر بالعرض).

می دانیم که امر عدمی علت وجودی ندارد و نیز متعلق جعل و ایجاد، صفات حقیقی اند نه صفات نسبی و اضافی

سخن ارسطو درباره شرور

امور در بدو نظر بر حسب حصر عقلی به لحاظ اتصاف به خیر و شر پنج دسته اند:

(۱) خیر محض است مانند عقول مجرد (۲/ خیرش بر شرش غلبه دارد. / ۳) خیر و شرش مساوی

است. / ۴) خیرش کمتر از شرش است / ۵) شر محض است.

بر اساس حکمت الهی تنها قسم اول و دوم تحقق دارد، زیرا ایجاد قسم سوم، ترجیح

بلامرجح است و ایجاد قسم چهارم و پنجم، ترجیح مرجوح بر راجح است.

عدم ناسازگاری میان کلام افلاطون و ارسطو

این دو نظر هیچ منافاتی با هم ندارند و هر دو با هم قابل جمعند.

سخن افلاطون در عدمی بودن شرور برای حل شبهه ثنویه راهگشاست

و تقسیم ارسطویی مکمل آن است.

اختصاص شرور به عالم ماده

موطن شرور جهان ماده است و در مجردات هیچ شر و بدی راه ندارد.

شر همان عدم ذات یا عدم یکی از کمالات ذات است.

شر عدم ملکه خیر است.

هیچ نحوه شری در عالم مجرد تام تحقق ندارد.

انفکاک ناپذیری شرور عالم ماده از خیرات آن

شرور از عالم ماده انفکاک ناپذیرند ؛ زیرا، جهان ماده، جهان تکاپو، تغییر و تبدیل بوده و در قلمرو حرکت ، قهراً تضاد، کشمکش و تزاخم روی می دهد و این امور لازم ضروری عالمی است که عین حرکت است و از طرفی، لازمه ی برخورد، آسیب رسانی است. بدین جهت امکان ندارد جهان ماده، خیر محض باشد. در عین حال، این شرور در برابر خیرات فراوانی که در آن است، اندک است و منشأ خیرات فراوان است.

حکمت الهی و ایجاد عالم ماده

استناد خیر کثیر این عالم به خداوند استناد به ذات است و استناد شر اندک آن به خداوند استناد بالعرض است.

زیرا خیرات، حقیقتاً موجودند و جعل و ایجاد حقیقتاً و بالذات به آنها تعلق می گیرد ولی شرور حقیقتاً اموری عدمی بوده و بالعرض وجود به آن ها اسناد داده میشود و از این رو جعل و ایجاد بالعرض به آن ها تعلق می گیرد نه بالذات.

8 Behesht Group.com

تاریک ترین ساعت شب ،
درست ساعات قبل از طلوع خورشید است
پس همیشه امید داشته باش ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس چهل و چهارم

صفات واجب الوجود و نمونه
اتصاف واجب به آنها

اقسام صفات واجب تعالی

۱- صفات ذاتی برای اتصاف به آنها نفس ذات واجب کفایت می کند.
مانند: میات و علم و قدرت

۲- صفات فعلی تا امری بیرون از ذات خداوند فرض نشود واجب تعالی به این صفات؛ متمصف نمی شود یعنی ذات به تنهایی برای اتصاف به آن کافی نیست. مانند: خالق و رازق

تفاوت میان صفات ذاتی و صفات فعلی

۱) صفات فعلی، صفاتی است که از مقام فعل واجب تعالی انتزاع می شوند ولی صفات ذاتی، از مقام ذات واجب تعالی انتزاع می شوند.

۲) صفات فعلی به تبع فعل؛ مقید به زمان و مکان می شوند ولی صفات ذاتی مقید به زمان و مکان نمی شوند.

۳) صفات فعلی قابل سلب و ایجاب هستند اما صفات ذاتی، همواره برای ذات واجب تعالی ثابتند و هرگز از او نفی و سلب نمی شوند.

۴) مبدأ همه ی صفات فعلی، قیومیت حق تعالی است

۵) صفت فعلی، همواره دلالت بر وجود متعلقی در خارج از ذات دارد، برخلاف صفات ذاتی که لزوماً دلالت بر وجود متعلقی در خارج از ذات ندارد.

نمونه صدق صفات فعلی بر ذات واجب تعالی

صفات فعلی از آن جهت که اموری **حادث** و متأخر از ذات واجبند، بر

ذات واجب **حقیقتاً صدق نمی کنند**، مگر به اعتبار اصل و ریشه ای

که در ذات واجب دارند، یعنی **قدرت**

اثبات اتمصاف واجب تعالی به همه صفات کمال

مقدمه ۱: منشأ همه ی وجودها و کمالات موجود در عالم هستی خدای متعال است.

مقدمه ۲: علت هستی بخش، کمالاتی را که ایجاد می کند، به نحوی برتر واجد آن

کمال است؛ زیرا هرگز فاقد یک کمال، نمی تواند آن کمال را اعطا و ایجاد کند.

❖ هر کمال وجودی که در عالم هستی تحقق دارد در خداوند هست و خدای متعال به

نحوی متصف به همه ی کمالات وجودی است.

اقسام صفات واجب تعالی

دلالت بر کمال منهای نقص می کند.
مفاهیمی ثبوتی و ایجابی دارند.
برای خداوند اثبات می شوند
مثال: عالم و قادر

صفات
ثبوتی

بیانگر مفهومی منفی و عدمی است.
این صفات بر خداوند حمل می شوند اما
محمول، امری سلبی است.
مثال: غیر عاجز و غیر جاهل

صفات
سلبی

اقسام صفات ثبوتی

(۱) **صفات حقیقی:** خواه از صفات ذات باشد و خواه از صفات فعل، اموری واقعی هستند؛ زیرا صفت فعل، عین فعل است و صفت ذات، عین ذات است و این صفات خود دو نوع هستند:

الف) حقیقی محض مثل حی

ب) حقیقی دارای اضافه مثل خالق و رازق

(۲) **صفات اضافی:** اضافه و نسبتی است که میان ذات و غیر ذات برقرار است.

مانند: عالمیت، قادریت، خالقیت

نکته : تفاوت میان صفات حقیقی دارای اضافه و صفات فعلی

هر صفت حقیقی دارای اضافه ای؛ لزوماً صفت فعلی نیست بلکه می تواند صفت ذاتی باشد؛ زیرا صفت دارای اضافه، در مقام تصور و از لحاظ مفهومی وابسته به غیر است در حالی که صفت فعلی، ثبوت و تحققش منوط به غیر است.

آرای مختلف درباره نحوه اتمصاف واجب تعالی به صفات حقیقی

✓ حکما و فلاسفه الهی ← صفات حقیقی، از جهت مصداق و وجود خارجی عین ذات خداوندند و نیز این صفات، مصداقاً عین یکدیگرند؛ اگرچه مفهوماً مغایرند.

✓ اشاعره ← صفات حقیقی، زائد بر ذاتند نه عین ذات و مانند ذات، قدیم اند. اشاعره قائل به قدمای ثمانیه هستند.

✓ کرامیه ← صفات حقیقی، زائد بر ذاتند و حادثند.

✓ معتزله ← معنای اتمصاف ذات واجب به صفات حقیقی، آن است که فعل صادره از ذات واجب مانند فعل کسی است که واجد آن صفات است.

رأی صمیم درباره نموه اتمصاف واجب تعالی به صفات مقیعی

رأی صحیح، همان نظر حکمای الهی است. برهان صدق این نظر چنین است:
مقدمه (۱) واجب تعالی، مبدأ و علت همه ی کمالات بوده و همه ی کمالات معلول ذات اوست.

مقدمه (۲) علت هستی بخش در مرتبه ی ذات، واجد همه ی کمالات معلول های خود به نحو اعلی و اتم است.

مقدمه (۳) ذات اقدس واجب، بسیط محض است و هیچ ترکیبی در آن راه ندارد.

❖ اولاً، واجب تعالی، در مرتبه ی ذات؛ واجد همه ی صفات کمالی است

ثانیاً، این صفات، موجب کثرت ذات و باعث ترکیب در آن نمی شود؛ بلکه همگی عین ذاتند. ثالثاً، هر کدام از این صفات، عین یکدیگرند.

الہی!

راہ را چنان نشانم ده و توفیق بندگی را چنان عطا یم کن
کہ توان نشان دادن تو و راہ تو را بہ بندگانست بیاجم

